

دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی *

شعر معاصر ایران

- ۲ -

در سال ۱۲۹۶ هجری شمسی ملك الشعراء بهار انجمنی بنام دانشکده مرکب از چند تن از ادبا و شعراء تشکیل داد و آن انجمن پس از یکسال مجله‌ای بنام دانشکده منتشر کرد. بهار در شماره اول آن مجله نوشت که مرام انجمن ترویج روح ادبی و تعیین خطمشی جدید در ادبیات در عین احترام بمیراث ادبی گذشته است. این مرام که بهار آن را مرام تکاملی در ادبیات می‌خواند مورد اعتراض و انتقاد روزنامه تجدد که در تبریز بمدیریت جوانی پر شور و میهن پرست بنام تقی رفعت انتشار می‌یافت واقع شد. رفعت ورزیدگی و معلومات کافی در زبان فارسی و ادبیات قدیم ایران نداشت و علاوه بر اشعاری که بزبان ترکی عثمانی بشیوه گروهی از اشاعران نوپرداز ترک میسرود در شعر فارسی نیز بهمان شیوه طبع آزمائی و آثار خود را در روزنامه تجدد و مجله «آزاد پرستان» تبریز در فاصله ۱۲۹۷ - ۱۳۰۰ خورشیدی منتشر می‌کرد. او زبان و ادبیات فرانسه را نیز در ایام تحصیل در اسلامبول فراگرفت و گرایش به نهضت انقلابی و سبک جدید بعضی از اشاعران ترکیه که تقلیدی از شیوه‌های شعری اروپائیان - خاصه در مورد شکل و قالب اشعار است - پیدا کرد و برخلاف نویسندگان مجله دانشکده بجای تحول و تکامل بیک انقلاب کامل در ادبیات ایران و به تغییر و تصرف در قالب‌های قدیم و نزدیک ساختن آنها باشعار اروپائی از حیث شکل و معنی معتقد شد. مطالعه مقالات و اطلاع بر مناظرات و انتقادات متقابل مجله دانشکده و روزنامه تجدد تبریز از لحاظ تاریخ شعر فارسی معاصر و ازین نظر که نویسندگان هر دو نشریه در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به ضرورت تحولی در ادبیات ایران معتقد بودند ولی در کیفیت آن تحول اختلاف سلیقه داشتند و همچنین نظری باشعار مندرج در آن دو نشریه خالی از فایده نیست. این مناظرات از بعضی جهات و تا حدی جدال معروف ادباء مشهور به متقدمین و متأخرین را در قرن هفدهم فرانسه و همچنین اختلافات کلاسیک‌ها و رومانیک‌ها را در قرن نوزدهم تاریخ آن کشور بخاطر می‌آورد.



در این جا باید یادآوری شود که بی‌اعتنائی نسبت بملائق آشکار و نهانی و پیوستگیهای ضروری و طبیعی شعر فارسی با طرز خاص اندیشه شاعرانه و تخیل ادبی و کیفیت احساس اصیل ایرانی و بعبارت دیگر نخستین علائم بارز انحراف در ساحت شعر فارسی از لحاظ شکل و معنی و موسیقی الفاظ و ترکیب عبارات و آهنگ کلام منظوم در افکار و اشعار مرحوم تقی رفعت و شاگردان مکتب او در تبریز در فاصله سالهای ۱۲۹۷ و ۱۳۰۰ خورشیدی آشکار شد.

* «آدرخشی» با «د» است نه با «ذ»

ضمناً تذکار این نکته بیفایده نیست که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری (در حدود ۱۲۹۱ خورشیدی) یعنی قریب ده سال پیش از تقی رفعت یکی دیگر از دانشمندان و آزادیخواهان شریف آذربایجانی که هنوز خوشبختانه در حال حیات است (تحت تأثیر عده‌ای از شاعران جدید ترک از قبیل: عبدالحق حامد، توفیق فکرت، حسین سعاد، علی‌اکرم، حسین سیرت، سامح فتحی، عبدالله جودت، فائق عالی، جلال ساهر، امین بلند، احمد هاشم، شهاب‌الدین سلیمان، تحسین قدری، سلیمان نسیب، خالد فخری و ممدوح سلیمان که در همان ایام چندین بار بهتر از پیامبر و پیشواي «نوپردازان» امروز ما بدترین تقلید را از ادبیات اروپائی می‌کردند) با احساس نزدیک شدن جنگ بین الملل اول قطعه‌ای تحت عنوان «به سوی رزم» بزبان فارسی ساخت و در شماره ۴۰ (چهل) مجله ادبی رباب که در استانبول بزبان ترکی نشر میشد در تاریخ ۱۳ ذی‌القعده ۱۳۳۰ هجری (۱۲۹۱ خورشیدی) بچاپ رساند که عیناً نقل میکنم:

به سوی رزم

ای سایه ...! ای سیاهی مجهول کیستی ؟
 کالوده‌ای بخون دك و پوزت - تو نیستی
 جز غول کارزار همانا تو حریبا ...
 حریبی ... به رغم ما چو در آئی بیابا :
 من هم ترا همیشه فرو برده چنگک نیز
 میخوام و همواره بپا کرده رستخیز !
 در لاشه که اولت آغاز میکند ،
 در خانه که روی تو در باز میکند ...

(گوینده این اشعار پس از مراجعت بایران از آن گرایش موقت و تفنن آمیز عهد جوانی که نتیجه توقفش در ترکیه بود بکلی اعراض کرد و امروز که دوران سالخوردگی خود را در انزوا و مطالعه و تألیف بسر می‌برد از ناقدان بصیر و سخن شناسان علاقه‌مند به شعر و ادب حقیقی ایران است.)

باری این غفلت‌ها یا تنافل‌ها و بلکه این نوع کوشش‌های بد فرجام بمنظور قطع رابطه شعر فارسی از ریشه‌های فرهنگ ملی و بعلمت شیفتگی مطلق در برابر همه مظاهر فرهنگ و تمدن غرب و از آنجمله در برابر شکل و محتوی شعر غربی بتدریج، چنانکه گفته خواهد شد، در اوائل دوره دوم (یعنی از ۱۳۰۰ خورشیدی بپس) به مرحوم نیمایوشیج (که تا ۱۳۰۰ نامش علی‌اسفندیاری بود) و همچنین به اولین مروج و هوادار او مرحوم محمدضیاء هاشمی سرایت کرد و پس از مدتی وقفه و گرایش اضطراری در قسمت اعظم دوره دوم بچنانب اعتدال، و در اواخر آن دوره و در جریان دوره سوم بوجهی شدیدتر و افراط آمیزتر از بار اول در شعرهای ثلث سوم زندگانی نیما و پیروان و هواداران جدید او در میان نسل جدید ظاهر شد، و بالاخره در « موج نو » - موجی که امروز می‌کوشد حتی از سر نیما و مکتب و طرفداران سابقش نیز بگذرد - به خودنمایی پرداخت .

همه این اوضاع و احوال و شیفتگی‌ها و آشفته‌گی‌ها معلول يك علت مهم اجتماعی یعنی برخورد تمدن و فرهنگ ملی ایران با تمدن مغرب زمین و امتزاج و اختلاط اشتباه انگیز جلوه‌های اقتصادی و صنعتی و سیاسی و اداری زندگانی اروپائی با نمودهای فلسفی و فرهنگی و هنری آن در ذهن ایرانیان و بالاخره محصول تضادها و تناقض‌های ناشی از این برخورد ظاهراً نرم و گرم و بخشنده و باطناً ریشه‌کن و سوزنده و کوبنده بود، در توضیح این معنی کافی است گفته شود که از اواسط دوره قاجاریان رجال اصلاح‌طلب یا فرنگه رفته مانند میرزا تقی‌خان امیر کبیر و عبدالرحیم طالبوف و میرزا حسین‌خان سپهسالار و حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی و امین‌الدوله و مخبرالدوله و صنیع‌الدوله و ظهیرالدوله هنگامی که اصول آزادی خواهی و اقتباس روش‌های اداری و قضائی و قانون‌گذاری و فنون و صنایع غرب را با نیتی صادق و بحکم ضرورت در ایران عهد ناصری و مظفری تشویق و ترویج میکردند چون شخصاً در جوانی کمابیش از سرچشمه معرفت و تربیت ایرانی و اسلامی سیراب شده بودند بر اثر اعتماد بنفس و اعتقاد به نیروی مقاومت ارزش‌های معنوی و عظمت میراث فرهنگی ما شاید بخاطرشان خطور نمیکرد که در همان موقع باید از سوئی ایرانیان را بفرار گرفتن فنون و صنایع و تأسیسات سیاسی و اصول مترقی آموزش و پرورش غرب ترغیب کنند و از سوی دیگر آنان را متوجه کوشش بیشتر در راه حفظ معنویات و ذوقیات و تقویت مبانی و مظاهر مهم آنها یعنی زبان و اندیشه فلسفی و عرفان جهان بین و ادبیات پرمایه ملی نمایند، و هم‌میهنان خود را بموقع آماده مقابله با خطر ترک‌تاز و استیلای زبان و ادبیات ملل خارجی و پیشرفته در علم و صنعت و سیاست و تجارت بر زبان و ادبیات فارسی و روح و فکر ایرانی سازند.

در اوایل مشروطیت هم که این خطر بسبب عدم التفات رجال دوره قاجاریه با اهمیت و پیش‌گیری آن، تا حدی آشکار شد باز چند تن از پیشوایان نامی و مؤثر مشروطیت هنوز آنچنانکه می‌بایست به تشخیص منشاء و منبع اصلی خطر قادر نشدند و حتی خودشان در آن واحد، هم با آغوش باز باستقبال آن رفتند و هم سایه آن را بشمشیر زدند:

مثلاً از طرفی در دوره ادبی روزنامه مشهور «کاوه» که پس از جنگ جهانی اول بوضع آبرومندان‌های و زبان فارسی در برلن منتشر میشد در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ میلادی مقارن ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ خورشیدی مؤسس ارجمند و مدیر دانشمند آن با شدت وحدت و بدون قید و شرط اعلام میکرد که ایرانی باید روحاً و جسماً و ظاهراً و باطناً اروپائی شود (۱) و باین نکته توجه نمیفرمود که یکی از نتایج منطقی و عملی این فتوا برانگیختن یا نوازش حس انصراف و تحقیر و اعراض نسل‌های جوانتر نسبت به زبان و ادبیات کشور خواهد بود و عجب آنکه از طرف دیگر در همان دوره از همان روزنامه کاوه درباره دفاع از زبان و ادبیات فارسی و ضرورت حفظ خصوصیات و بزرگداشت فرهنگ ملی و لزوم تحقیق و تتبع در احوال و آثار گویندگان نامی بویژه فردوسی تأکید و اهتمام بلیغ بکار میرفت و اشعار ایرانیانی که در همان ایام بوجه مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر ادبیات جدید

(۱) نویسنده بزرگوار این عبارت اگر چه بعد از چند سال از این نوشته خود استغفار کرد ولی آن نوشته در آن زمانه آشفته اثر خود را بخشیده و تیری از شست بدر رفته و کاری شده بود،

ترك و ادبیات اروپا قرار گرفته و اول در اسلامبول و سپس در تبریز سروده شده بود بنام **ادبیات خان والده** (ظاهرأ خان والده اسم محله یا مهاجر در آن سکونت داشتند) مورد تمسخر و استهزا، و انتقاد قرار می گرفت و در برابر آن اشعار از شعر صحیح و اصیل و فصیح فارسی دفاعی جانانه بعمل می آمد؛ عبارت دیگر روزنامه کاهه مقدمه راکه عبارت از لزوم اروپائی شدن ایرانیان از حیث ظاهر و باطن و جسم و روح باشد در بست قبول می کرد ولی با یکی از نتایج آن یعنی ادبیات خان والده و انعکاس آن در ایران سرسختانه می جنگید. بقول مولوی... حیرتم در چشم بندی خدا. دلیل مخفی ولی قطعی این تناقض آشکار نیز متزلزل شدن بنیان فکر فلسفی و جهان بینی مستمر و چندین هزارساله ایران در نتیجه نفوذ و استیلای تدریجی فکر فلسفی غرب خاصه تجلیات و تحولات تضاد پرور و بن بست آفرین آن در ظرف چهار قرن اخیر تاریخ اروپا و عدم وقوف جامع و کافی پیشوایان فکری و اجتماعی ما از اواسط دوران قاجاریه تا چند سال پیش از این باین نکته باریک و حتی در بعضی موارد همدستی نا آگاهانه خود آنان باین تسلط و استیلای همه جانبه بوده است.

بدیهی است که حاصل این شیفتگی ها و سرگشتگی های هادیان قوم در آن زمان چیزی جز سرگردانی و گمراهی جوانان دین و دل باخته نمی توانست باشد. ازین رو هم چنانکه اکثر سیاست پیشگان جوان ما در آن عهد در تماس با تمدن مغرب زمین بطواهر شیوه حکومت «دموکراسی» و نمودهای سطحی روش قانون گذاری و کشورداری غربی بیشتر و به بنیاد های تاریخی و اصول و شئون عمقی و شرائط و هدف های آنها کمتر توجه کردند گروهی از هنر مندان و نویسندگان و گویندگان جوان ما نیز در آن روزگار، که بسبب انقطاع از گذشته، دیگر درک روشنی از میراث ادبی غنی و حتی مقتضیات زمان و زبان و ادب معاصر نداشتند و بعلمت بی اطلاعی (یا کم اطلاعی خطرناک تر از بی اطلاعی) از حقیقت و خصوصیات فرهنگ غرب نیز ناگزیر تصور و تصویر مبهم و مشوشی از آن بدست آورده بودند در زمینه هنر و از آن جمله در مورد شعر، قبل از هر چیز متوجه قالب و وزن و وضع قافیه بندی شعر اروپائی و طرز جمله بندی نظم و نثر زبانهای غربی و طبقه بندیهای مخصوص هنر اروپائی از قبیل کلاسیسیزم- روما نسیزم- رآلیزم- ایده آلیزم- سور رآلیزم و غیره شدند و شرائط انقلاب و تحول ادبی را منحصرأ در قالب شکنی و تغییر در وضع وزن و قافیه یا در گرایش سطحی به طرز احساس و بیان و القاء غربی ها جستجو کردند و بدین ترتیب در این تماس سطحی بجای تصرف ابتکار آموخته به تقلید کورکورانه و تبدیلی و تصنعی پرداختند و در مورد شناخت خود و دیگران چون ندیدند حقیقت ره «افسانه» زدند.

نظیر این وضع کم و بیش در زمینه موسیقی و معماری و شهرسازی و نقاشی و سایر هنر های زیبا نیز بتدریج پیش آمد و مفهوم کلام جلال الدین بلخی آشکارتر شد. آنجا که فرماید:

آفتی نبود بقرآن ناشناخت. (۱)

(۱) برای آگاهی بیشتر از نظر و عقیده نگارنده این سطور در باب تحول و آشفتگی فکری و ادبی ایران در دوران معاصر رجوع فرمائید به خطابه ورودی وی در فرهنگستان. آن خطابه در اسفند ماه ۱۳۲۱ خورشیدی تحت عنوان «رستاخیز ادبی ایران» ایراد شده و

پس تاحدی معلوم شد که رهبران سیاسی واجتماعی ما سالهای پیش از ۱۳۰۰ خورشیدی بسبب سرگشتگی و نزدیک بینی و غالباً با وجود حسن نیت بموازات کوشش در تحکیم مبانی استقلال سیاسی و ادبی ایران، بدست خود پایه های وحدت و شخصیت و هویت ملی وارکان ارزش های پایدار ما را در زمینه جهان بینی و اندیشه و دید فلسفی و هنری و عرفانی قوم ایرانی میلرزانند و عجب این که خودشان هم ازین وضع شکایت میکردند.

با این مقدمات میتوان گفت که در پیدایش گسستگی و جدائی خطرناکی که قسمتی از مردم درس خوانده و یا باسواد ایران را در اوائل دوره معاصر از فرهنگ و اندیشه اصیل خود غافل و امر را بر آنان مشتبه کرد بعضی از سیاستمداران دانشمند میهن پرست «غرب زده» بیشتر و بیشتر از جوانانی نوحاسته و نوجو مانند تقی رفعت و نمایاوشیخ که شدیداً ولو بطور غیر مستقیم تحت تأثیر افکار راهنمایان و رهبران راه گم کرده ما بودند سهم و شریک هستند و بی جهت نیست که امروز گروهی از مستعدترین جوانان و روشنفکران ما محض اخذ علوم و فنون جدید که فی نفسه ضروری است از پادزهر آنها یعنی هنر و اندیشه و عرفان ایرانی و حتی هنر و اندیشه روشن بین بطور کلی، روگردان و گریزان میشوند ولی در پرستشگاه يك بت جدید و غولی زنجیر گسسته و بی لگام بنام «تکنولوژی محض» زانو میزنند و خواه ناخواه، بعمد یا با اشتباه علم خودکار آفرین (Cybernetique) را بیش از حدمعتول بساخت و روحیات و معنویات و عواطف و ذوقیات و وجدانیات مسئولی می کنند و در برابر اکثر نمودهای درهم پیچیده فنی و فکری و فلسفی و سیاسی و هنری متضاد یا متوافق تمدن امروزی مغرب زمین که با اندیشه تنازع بقا واصل زور گوئی و ستیزه جوئی و تسلط عملی مادیات بر معنویات و جنگ سرد و گرم و تضادهای حاصل از آرزوی صلح طلبی و رفتار جنگجویانه در آمیخته است، و در اغلب موارد دچار بن بست و وحشت انگیزی شده و در ظرف عمر يك نسل دنیا را با دو جنگ جهانگیر بخاک و خون کشیده است، بی چون و چرا سر تسلیم و تعظیم فرود میآورند یا آن که بدون تفکیر و تشخیص جنبه های خوب و بد آن تمدن نسبت بهر چه غربی است گاهی تعلق و انقیادی عاجزانه و زمانی بیزاری تعصب آمیز و عامیانه دارند.

من بارها از خود پرسیده ام که کشور ایران که در سراسر تاریخ خود و تقریباً در همه قرون آنهمه هنرمندان و گویندگان و نویسندگان و متفکران اصیل و پرمایه و جهان بین در دامان خویش پروراند چرا و چگونه در قرن اخیر شاعر و متفکری لااقل به اهمیت تاگور و اقبال لاهوری که هر دو بنوعی دارای شخصیت و تأثیر قوی در زمینه ملی و بین المللی بوده اند پدید نیآورده است. و جواب سئوال را - اگر اشتباه نکرده باشم - در این یافته ام که تاگور و اقبال با آن که بیشتر و بهتر از اکثر گویندگان و نویسندگان قرن اخیر ایران با زبان و ادبیات خارجی آشنائی داشته اند با اندیشه و زبان و هنر ملی قطع رابطه نکرده و کمال مطلوب را در تقلید صرف از ادبیات اروپائی حتی از لحاظ شکل و قالب شعر نجسته اند ولی در ایران

در همان ایام در روزنامه کیهان ادبی و مجله آموزش و پرورش و نامه فرهنگستان بچاپ رسیده است. (غ. ر.) این رساله اخیراً جداگانه با نهایت مرغوبی بوسیله مجله ارجمند و حید بچاپ رسیده. (یغما)

بجهاتی که گفتم و نیز بعللی که شرح آنها از حوصله این گفتار خارج است تا این اواخر باین معنی توجه کافی و کامل نشده بود.

من این مطالب کلی را که ظاهراً بی‌شبهات به حشو زاید و معترضه بیفایده نیست در اوائل این گفتار مربوط به شعر معاصر بمنظور خاصی بیان میکنم زیرا ضمن آنچه بعداً خواهم گفت ناگزیر خواهم شد که برای توضیح کیفیت بعضی از انحراف های ادبی مثالهایی ذکر کنم و چون این مثالها در زندگی و افکار و عقاید و اشعار مرحوم نیما یوشیج و پیروان دیروزی و امروزی او بیشتر یافت میشود بحکم ضرورت از آن مثالها استفاده خواهم کرد. من به نیما یوشیج - از این حیث یعنی از لحاظ اینکه دانسته یا ندانسته با آثار و عقاید خود یکی از مهمترین مظاهر انحراف و مؤثرترین عوامل سرگشتگی در ادبیات معاصر ایران شده‌ام اهمیت بسیار قائم و حتی به گروهی شاعر و متشاعر و نویسنده و نویسنده نمای غرب زده که ناچار نیم‌ازده هم هستند حق میدهم که با دریافت ناقص و باطل و تصور و تصویر منحرف و کج و معوجی که از حقیقت شعر و ادب ایرانی و خارجی دارند مرحوم نیما را بنامهای مختلف از قبیل پسر و پیشوای شعر نو یا دیباچه شعر روزگار معاصر و یا مستکر شعر جدید و غیره و غیره بخوانند و بستانند و در پناه شهرت کاذب او کسب شهرتی کنند ولی پیش از آنکه در این گفتار وارد این مباحث شوم اعلام میکنم که اگر در این بحث بجهاتی که گفتم از نیما و آثار او و هوادارانش بیشتر، و از شعراء اصیل معاصر و آثارشان کمتر سخن بگویم این معنی نباید حمل بر این شود که برای او و امثال او از لحاظ شاعری بمعنی حقیقی کلمه قدرت و منزلت بیشتری قائم. بلکه عکس این موضوع صحیح است.

همچنین نباید تصور شود که امروز چون نیما در گذشته و شخصاً امکان دفاع از خود ندارد موقع را مناسب یافته و نا جوانمردانه چوب به‌مرده میزنم، زیرا امروز طرفداران و هواخواهان نیما که حتی کمتر از او انصاف در داوری دارند زنده و باصلاح و سرور گنده‌اند و بعضی از آنها بحمدالله در سایه تشویق بیدریفی که از جوانان میشود در بعضی از دستگاههای ملی و دولتی از آنجمله مؤسسات سمعی و بصری مانند تلویزیون و رادیو و پاره‌ای از مطبوعات مشاغلی مهم و مقاماتی حساس و مؤثر دارند و یقیناً بشیوه خود بمقابله و احیاناً در این مورد به مغالطه بر خواهند خاست و جز این نیز انتظاری از آنها نمیرود.

اما اگر بخاطر داشته یا خواننده باشید من در اسفند ماه سال ۱۳۲۱ خورشیدی در خطابه ورودیم بفرهنگستان ایران که در آن سخن از رستاخیز ادبی ایران و هنگامه تحول فکری و ادبی و دفاع از ادبیات گذشته و پیش‌بینی‌ها و پیشنهادهایی درباره آینده میرفت گذشته از آنکه هر گونه اقراط و تفریط و تعصب ناآگاهانه را که نیما در آن زمان از مظاهر زنده و عوامل کوشنده آن بود با استدلال و توضیح و مقایسه محکوم کردم در همان خطابه یکی دیگر از مظاهر انحراف فکری و ذوقی در آن روزگار را که از بعضی جهات درست از بعضی جهات در نقطه مقابل نیما قرار گرفته و اصلاً منکر و مخالف شعر و شاعری بود و عقده‌هایی بردل داشت بعلت تعصب و لجاج و مردم فریبی و گمراهی مورد تجزیه و تحلیل روحی قراردادم و با آنکه او در آن موقع زنده و سرسخت و شجاع و مبارز و گشاده زبان و درشت گو و درشت خو و مدعی رسالت اخلاقی و اجتماعی و صاحب روزنامه و مجله‌ای کثیرالانتشار و مرد پیکار و

«پیمان» بود و نفوذ عجیبی میان جمعی از جوانان و سالمندان بهم‌زده و بسوزاندن دیوانهای سعدی و حافظ تاچه رسد باشار بهارونیمای فرمان داده بود با انتقاد از او پرداختم-ازواکنش شدید او و طرفدارانش نیز نیندیشیدم و رساله‌ای راهم که آن مرحوم پس از خواندن خطابه من در ذم شعر و شاعری نوشت و مرا ژاژخا و شیفته عقاید فرنگی‌ها خواند خواندم و خندیدم و تعجب نکردم زیرا قبلاً در خطابه خود عذر پراکنده گوئی او را خواسته بودم. از طرف دیگر چون بعضی از محققین و ادباء نامدار را نیز که در آن روزگار در میدان حلال و جبروت‌یکه تازی میکردند و هنرمندان را اعم از شاعر و داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و گردآوردندگان فرهنگ مردم و توده بچشم حقارت می‌نگریستند مورد سرزنش مؤدبانه قرار داده و حقایق‌آنها را هر چه‌والا باشد کمتر از مقام هنرمند و آفریننده شمرده بودم و آنان نیز از شنیدن و خواندن مندرجات خطابه‌ام برآشفتنند و روتوش کردند و ابرو درهم کشیدند و مرا عامی بحت و بسیط و بناحق مخالف تحقیق و تتبع خواندند!

امروز که آن غوغای سی و چندسال پیش یعنی افکار شعر و شاعری و هم‌چنین تحقیر و دست‌کم‌گرفتن هنرمندان و جمع‌آوردندگان روایات و اشعار عامیانه و داستان‌نویسان مستعد و پرمایه با پیشرفت زمان و روشن‌تر شدن بعضی از حقایق فرونشسته ولی غوغای دیگری از انحراف بی‌بها، ترویج شعر نو یعنی شعر نیمائی و «موج نو» برخاسته است باز با پیش‌بینی ملامت‌ها و انتقادهای حتی افتراها و قلب و مسخ‌گفته‌هایم از بیان آنچه صمیمانه بدان معتقد شانه‌خالی نمی‌کنم.

امیدوارم روزی که شاید من دیگر آن روز را نبینم این غوغای زودگذر یا دیرپای نیز بگذرد و فرونشیند و جوانان برانگیخته امروز و مردان جهان‌نیده و سخن‌شناس و هنر آفرین فردا روزگاری را که آرزومندم عصر شکوفائی نوین شعر اصیل و ملی و ادبیات جهان‌نگیر ایران باشد به بینند و از مجاهدان دوره تحول یادی بخیر یا لااقل انتقادی بی‌غرضانه و منصفانه بکنند.

✽✽✽

اکنون برسر کیفیت تحول شعر معاصر ایران در دوره اول باز می‌گردیم:

تقی‌رفعت که از طرفداران قیام شیخ محمد خیابانی بود این روش ادبی انقلابی خود را در مجله آزادستان تبریز هم تا روزی که در ۱۳۰۰ خورشیدی بمجرد اطلاع از کشته شدن خیابانی خودکشی کرد ادامه میدهد. اشعاری که از او و بعضی از همکارانش مانند جعفر خامنه‌ای و بانو شمس‌کسائی در روزنامه تجدد و مجله آزادستان تبریز در فاصله ۱۲۹۷ و ۱۳۰۰ خورشیدی طبع شده است اگرچه بسبب استعمال بعضی از لغات و ترکیبات منافی با قواعد و اصول زبان فارسی و بکار بردن تعبیراتی متخذاز ادبیات خارجی خاصه ترکی عثمانی یا روسی یا فرانسه اصالتی ندارد ولی آزمایش‌هایی که اولین بار قبل از ۱۳۰۰ خورشیدی در آن اشعار برای ایجاد قالب‌های شعری جدید و حتی برای پیش و پس کردن قوافی و بلند و کوتاه کردن مصراعها و پدید آوردن نمونه‌هایی از تقلید شعر اروپائی صورت گرفته شایان توجه است زیرا بعدها مخصوصاً در سی سال اخیر این نوع آزمایشها بناحق و

از روی عدم اطلاع از ابداعات و ابتکارات نیمامحسوب شده است . برای اثبات این معنی منظومه‌ای از بانوشم کسمائی که در مجله آزادستان تبریز در ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ (یمنی) در تاریخی که نیمه‌نوز بسبک قدما اشعاری متوسط میساخت) چاپ شده است یاد میشود:

ز بسیاری آتش مهر و ناز و نوازش .
 ازین شدت گرمی و روشنائی و تابش ،
 گلستان فکرم
 خراب و پریشان شد افسوس .
 چو گل‌های افسرده افکار بکرم
 صفا و طراوت ز کف داده گشتند ما یوس .
 بلی‌بای بردامن و سر بزانو نشینم
 که چون نیم وحشی گرفتار این سرزمینم
 نه یارای خیرم
 نه نیروی شرم
 نه تیرونه تیغم بود نیست دندان تیزم
 ازین روی در دست همجنس خود در فشارم
 ز دنیا و ازخیل دنیا پرستان کنارم
 بر آنم که از دامن مادر مهربان سر برارم .

نا تمام

مکاتبه‌ای خصوصی

دوست عزیز
 حسیب بنی
 تازه ترین شرف‌ها را برار در وقت تازه ترین ما سرانجام در کنار ما هستیم
 بدراج ، بشرط آنکه از آنجا برود حرف دیگران را چه بود
 ۴۷/۹۲۶
 زارنده در همگام

استاد بزرگوارم اگر همواره چنین نامه‌ای با چنین شمری بدیع و نغز و لطیف توأم باشد خشنودم و ممنون .

قفا خوردیم و ملامت بریم و خوش باشیم
 که در طریقت ما کافری است رنجیدن

(قطعه استاد در صفحه بعد است)

حسیب یغمائی